

در واقع عدالت اقتصادی اجتماعی یکی از مطالبات و یکی از سه حلقه مفقوده و گمشده بنیادین جامعه ایرانی است که این جامعه در تمامی تاریخ معاصر خود به نوعی آن را دنبال کرده است و اکنون انتظار دارد در دولتی که به احیای آرمان انقلاب اسلامی اهتمام ورزیده و بیش از هر دولت دیگری در تاریخ جمهوری اسلامی ایران به آرمان‌گرایی اصیل انقلاب اسلامی نزدیک بوده و می‌خواهد که تبلور و تجسم آن باشد، این مطالبه فعلیت و تحقق و عینیت بیابد.

فرصت و امکان را به وجود آورد که این کشور بتواند خود برای خویش تصمیم بگیرد. این‌گونه بود که زمینه‌های نوعی تحول بنیادین در اقتصاد این کشور پدید آمد و سرانجام چین را در سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغاز قرن بیست و یکم به یک قدرت توانمند تبدیل کرد.

البته ایدئولوژی حاکم بر انقلاب ۱۹۴۹ چین یک ایدئولوژی سکولار - اومانستی بود، به همین دلیل، پس از انقلاب ابتدا در مسیر نوعی سوسیالیسم دهقانی حرکت کرد، سپس از دهه ۱۹۸۰ به برخی مؤلفه‌های نولیبرال - سرمایه‌دارانه روی آورد و از سال ۲۰۱۳ میلادی در مسیر تحقق نوعی اقتصاد مختلط گام برداشت. حزب کمونیست حاکم بر چین از نظر ایدئولوژی پیرو تفسیری خاص از سوسیالیسم مدرن است، تفسیری که ماهیت سکولار - اومانستی دارد، و در پراتیک عینی، نوعی اقتصاد سرمایه‌دارانه با برخی مؤلفه‌های سوسیالیستی در چین حاکم کرده است.

فارغ از بحث درباره ماهیت اقتصاد چین، نکته مهم و قابل تأمل در این مقوله این است که چین فقط پس از کسب استقلال سیاسی بود که توانست در مسیر آنچه از منظر مدرنیته و جهان بینی روشنگری، پیشرفت و ترقی نامیده می‌شود گام بردارد. چین اگر به استقلال نمی‌رسید، در مسکن و تباهی ناشی از وابستگی به نظام جهانی سلطه غوطه‌ور می‌ماند و چه بسا وحدت و تمامیت ارضی خود را از دست می‌داد و تجزیه می‌شد. نمونه‌های تاریخی بسیار دیگر از این دست وجود دارد که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، اما به منظور پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

در یک بیان کلی می‌توان گفت استقلال پیش شرط و پیش‌نیاز هر تحول تکاملی و کمال‌گرایانه یا به تعبیر مدرنیست هاترقی (progress) است. در تاریخ معاصر ایران نفوذ استعمار غرب مدرن و به ویژه از زمان روی کار آمدن رژیم پهلوی و تبدیل ایران به یک کشور پیرامونی با یک رژیم دست‌نشانده و یک اقتصاد شبه‌مدرن وابسته به نظام جهانی سلطه، زمینه‌ساز تخریب و تضعیف سیستماتیک توان ملی و گسترش فقر و بی‌عدالتی و حاکم شدن «اقتصاد غارت» بر شئون و حیات این سرزمین شد. برای رهایی از آن فلاکت و تباهی، در گام اول باید استقلال سیاسی به دست می‌آمد؛ بدین معنا که باید مکانی به وجود می‌آمد که مرکز ثقل و کانون اصلی تصمیم‌گیری‌های کلان کشور در خود کشور باشد و آنچه به عنوان انتخاب سیاسی مطرح می‌شد، برابند خواست و تصمیم دولتمردان و سیاستمداران و مردم ایران باشد، نه خواست سرمایه‌داران بین‌المللی و دولتمردان و سیاستمداران اروپایی و آمریکایی. تا پیش از انقلاب اسلامی در ایران، تصمیم‌گیری‌های کلان در کشور و در برخی موارد حتی تغییر نخست‌وزیرها و وزرا و اعمال سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی، از طریق دولتمردان آمریکایی و انگلیسی گرفته می‌شد یا با کسب نظر موافق آن‌ها و سفارتخانه‌هایشان باید اجرایی می‌شد؛ برای مثال، می‌توان به